



تهران : اذان ظهر ۱۳:۱۸ اذان مغرب ۱۸:۰۸ اذان صبح فردا ۵:۲۲ طلوع آفتاب ۶:۴۶

مشق

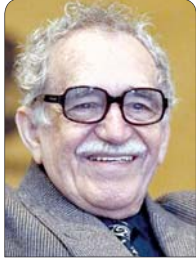
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۲۹ شماره: ۸۸۹۸۶۲۸ تلفن اگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز
تلفن: ۶۶۷۵۹۴۲۲
www.sharghdaily.ir

روزنامه

سه شنبه • اول اسفند ۱۳۹۱ • ۸ ربیع‌الثانی ۱۴۲۴ • ۱۹ فوریه ۲۰۱۲ • سال دهم • شماره ۱۶۷۶ • ۱۶صفحه

«زندگینامه مارکز» به ترجمه «بهمن فرزانه» منتشر شد

ایسنه: «زندگینامه گابریل گارسیا مارکز» نوشته جرالد مارتین با ترجمه و تلخیص بهمن فرزانه منتشر شد. این زندگینامه در سه بخش نوشته شده است. بخش اول با عنوان «خانه: کلمبیا» بخش دوم با عنوان «در خارج: اروپا و آمریکای لاتین» و بخش سوم «شهرت جهانی و سیاست» روایت زندگی مارکز است. ماجرای کسب جایزه نوبل ادبیات توسط مارکز هم در همین بخش روایت شده است. «زندگینامه گابریل گارسیا مارکز» با ۲۹۶ صفحه، شمارگان ۱۱۰۰ نسخه و قیمت ۱۱ هزار تومان از سوی انتشارات ققنوس منتشر شده است.



با شما نبودم

در ستایش «از هر نظر بی‌ضرر» بودن



امید بلافتی

● رفیقی داشتیم ما از قضا و مقدرات الهی شاعر شد. سیر صعودی ایشان البته شگفت‌انگیز بود. در واقع مصداق یک‌شبه ره صدساله پیمودن را می‌شد در وجبات این عزیز دید. البته رزومه هنری ایشان هم جای تامل داشت؛ چیزی نزدیک به هفت سال نقاشی عاشقانه کشیده بود، تنها عاشقانه، چون اعتقادی به هنر سیاسی و اجتماعی نداشت. شش ماه داستان نوشته بود و حاصل آن سه داستان کوتاه بود و رمانی که به انتها نرسیده بود. یک‌سال‌ونیم سنستور و دو ماه دف نواخته بود. در کلاس‌های بازیگری «همین تارخ» شرکت جسته بود، اما بازیگری را امری چیپ‌تر از مقام والای اتلکتوتولی خود یافته بود. یک فیلم کوتاه داستانی ساخته بود که هیچ تدوینگری اقناش نکرده بود برای رساندن فیلم به مرحله والای فاینال کلت و در نهایت رستگاری خود را در شعر و شاعری یافته بود. ایشان رفیق ۱۰ساله ما بود و نکته اساسی و شایان ذکر در باره‌شان این بود که بانوی صاحب وجاهت بودند. البته کوچک‌ترین ارتباطی میان موفقیت ایشان در یک شب و موضوعات ظاهری مربوط به ایشان نبود. نکته اساسی شیفتگی شاعران و منتقدان و مخاطبان نسبت به شعرهای اعتراضی و سوز‌های اعتراضی درون آنها بود. سوز‌ها ثابت بودند، یک شب، تأکید می‌کنم یک شب؛ موقعیت زمانی تمامی شعرها، یک آپارتمان؛ موقعیت مکانی ثابت همه این شعرها و خروج از معیارهای سه نقطه (...) در ساخت کلمه؛ موضوع اصلی این شعرها بود. طبیعتاً ایشان بیشتر هم غزل می‌سرایبیدند و البته که مستحضر هستید، غزل معاصر ایران در دو دهه اخیر پیشترفت غریبی کرده است و مفاهیم معاصر و مدرن ریخته شده است در آن و در شعر این رفیقه ما هم معمولاً یکی از قافیه‌ها مردانه یا زنانه بود. معمولاً زنی در شعرهای ایشان مورد ستم فردی، جمعی، خیالی یا واقعی قرار می‌گرفت. منتقدان و مفسران اما شجاعت ایشان را می‌ستوده و معتقد بودند این آخرین دستاورد صنعت رسانه شعر معاصر ایران است. یک روز به هر حال بنده را دعوت کرد که به‌عنوان منتقد در جلسه نقد و بررسی مجموعه جدید ایشان شرکت کنم. غیر از بنده دو نفر دیگر حضور داشتند. جلسه با شعرخوانی رفیق‌همه آغاز شد و ایشان یک‌جور با حالت ویژه شعرخوانی‌های معاصر شروع می‌خواندند و کندند و به‌منظور جمع حشر بود که دامنش از دست می‌شد و می‌دیده که دریده می‌شد و اصلاً وضعی... شعرخوانی که تمام شد، منتقدان حاضر در جلسه در رابطه با «بگری بزرگ بانو» و رابطه امر واقعی با اضمحلال سوزه و ابژه در جهان پسادمن از نگاه تکان در شعر بانو»، «سازوکار ویرانی تضادهای دوتایی فلسفه غرب از منظر دریدا و رابطه ریخت‌شناسانه آن با شعر بانو»، «هرمونیک فلسفی و رهیافت‌های گنار از هرمونیک فلسفی «گادامر» به هرمونیک انتقادی «هامبر» از دل گزار‌های اعتراضی در غزل‌های شماره ۵ تا ۱۰ مجموعه شعر بانو» و در نهایت در رابطه با «تاریخ سر کوب جنسیت بانو» به نظریه انحطاط تفکر در ایران با تاملی بر ساختارهای پیشنهادی مکانی و زمانی در غزل‌های شماره ۱۱ تا ۷۸ مجموعه بانو» صحبت کردند. نوبت به من که رسید، دیدم حضار و دو منتقد دیگر و خود بانو با چشم‌هایی خشن و خشمی غیرقابل کنترل در حال نگاه کردن به لبان بنده بودند که چطور کلمه قرار است از آن بیرون بریزد. من کمی تقوا پیشه کرده با ایمان به رسالت والای خود در جایگاه منتقد تنها به نکته‌ای بسنده کردم و آن این بود: از غزل‌های شماره ۱ تا ۱۱۰ مجموعه بانو-در واقع کل مجموعه غزل ایشان- برای آموزش راه و رسم عاشقیت یا به چه شیوه معشوق، نامزد و خدای ناکرده دوست دیگری باشیم که در واقع انواع روش‌های متفاوت، خلاقانه، بکر و امتحان نشده در راستای بررسی بیش از چند قرن سرکوب دیگری در تاریخ ماست! کمال تشکر را دارم. اگر تشکر آخر را نمی‌کردم مریدان بانو حنجرهام را دریده بودند. جلسه با تشویق یک‌ریز حضار، با اشک‌هایی گوشه‌چشم‌ها، بغض‌های فروخورده سالیان و قرن‌ها در گلو، با رولت مخصوص شیرینی‌فروشی لادن و نسکافه و با سیگار پال مال و گپو‌گفت‌های تاثیرگذار در بیرون از سالن برگزاری جلسه به پایان رسید. بنده هم به سلامت از آن جلسه به خانه رسیدم اما راننده تاکسی در تمام طول مسیر «جواد سیرامی» گوش می‌داد. باور بفرمایید مدتی است حس من یک‌دم دارم از یک آدم مضر بنا به ضرورت‌ها تبدیل به آدم از هر نظر بی‌ضرر می‌شوم. البته در این از هر نظر بی‌ضرر بودن شک در جلم است.

نوستالژی‌ا/ جلد پوبوند و هفتاد و ششم/ روایت «دیاکتیک روشنگری در راه و رسم عشق ورزیدن»

یا می‌دونی هلاکت، عاشق سینه‌چاکتم؟



برداشت آخر

«مهران مدیری» در مراسم قرعه‌کشی خریداران مجموعه «ویلاي من»:

باید اعتمادها را به دست آوریم

سحر آزاد

«وقتی که رنگ می‌زنید هر احتمالی وجود دارد، برای همین دستتان روی علامت قرمز تلفن باشد که اگر ناسزایی دادند، سریع تلفن را قطع کنید». «مهران مدیری» این جملات را در کمال جدیت و البته به طنز هنگام تماس با برندگان مراسم قرعه‌کشی خریداران مجموعه «ویلاي من» بر زبان راند. غروب روز گذشته، او و امیرمهدی زوله، سیلیکم انصاری، داریوش باباییان، بهرام عظیمی، غلام‌زبانیک‌خواه و خیلی‌های دیگر به هتل بزرگ تهران آمدند تا به وعده خود عمل کنند. مدیری، کارگردان نمایش خانگی «ویلاي من» هنگامی که برای صحبت کردن روی سن دعوت شد، با ذکر این جمله که «این صحنه را یکبار در خواب دیدام» فضایی طنز را بر مراسم حاکم کرد. با این همه حرف‌های بعدی او نه تنها تپید بلکه گلهای غیرمستقیم از شرایط تولید نمایش خانگی را روایت می‌کرد: «این حرفی که زدم طنز بود اما تلخی هم وجود دارد که اصلاً نمی‌خواهم به آن بپردازم و بگویم چه اتفاقی افتاده است. فقط می‌گویم موقعیت شبیه نمایش خانگی سخت بود و سخت‌تر هم شد. ما در این ۲-۳ سال با خاطرات تلخ و شیرینی مواجه بودیم.»مدیري

مخبر الدوله

شمقدری: «لابي» کردیم، «فرهادی» اسکار گرفت

برای اسکار توسط اعضای آکادمی علوم سینمایی آمریکا انجام می‌شود که باید در زمان مشخصی آرای خود را به صندوق‌های مشخص بریزند.انتخاب «جدایی» اصغر فرهادی برای اهدای اسکار، برآیند آرای ۴۵۰۰ عضو بود.شمقدری همچنین در این گفت‌وگو آورده است: «زمانی که قرار بود مسوولیت سینمایی آن زمان را برعهده بگیرم از آقای احمدی‌نژاد پرسیدم اگر بخوادید در یک جمله من را نصیحت کنید چه می‌گویید. ایشان گفتند برو سینمای ایران را بین‌المللی کن و من گفتم اولین گام این است که اسکار بگیریم و او گفت خوب این کار را انجام بده و این اتفاق افتاد. خیلی‌ها در این ۳۰۰سال تلاش کردند اسکار بگیرند اما موفق نشدند اما الان شد. وقتی شما در عرصه بین‌المللی می‌روی و می‌خواهی جایزه بگیری قطعاً نمی‌توانی با شاخص‌های خودت عمل کنی و طبیعی است که بتوانی با شاخص‌های آنها عمل کنی اما برای ما این مهم بود که با شاخص‌های آنها عمل کنیم اما منافع ملی‌مان را زیر سوال نبریم. در فرآیندی فیلمی انتخاب شد، رفت و حمایت شد. برنامه‌ریزی شد اما بعضی‌ها منکر هستند و می‌گویند برنامه‌ریزی نشده بود. تصادفی بود. آنها ممکن است خلقت و هستی را هم تصادف بدانند البته آنها در خیالات خودشان سیر می‌کنند. بیايند ببينند در کجا می‌توان در راستای خلقت تصادفی کار کرد و به جایی رسید.»

گزارش میدانی

واکاوی زیست‌شناسی – زان‌شناختی یک ناسزا

یوز پف می‌کند؛ می‌ترسد

جواد حیدریان

اگر به چند زیستگاه یوز آسیایی، مثلاً به میاندشت جاجر، عباس‌آباد ناین، باقئ – ناینسندان یزد یا توران در کویرهای مرکزی سمنان سفر کرده باشید، حتماً یوزپلنگ آسیایی – ایرانی را دیده‌اید. گریه‌ای ترسو، ظریف و چالاک که رد اشک شیشه‌اش با خال‌های تو پر از گربه سان دیگر متمایزش می‌کند.

اندام ظریف و ورزیده، این گونه را سریع‌ترین و قوی‌ترین شکارچی حیات وحش کرده اما کنجکاو عجیب، حساسیت شدید و استرس زیاد، یوز را جزو ترسوترین گونه‌های روی زمین قرار داده است. تا جایی که به گفته یک جانورشناس ایرانی؛ ناسزای «پفیوز» به یوزپلنگ، بیش از هر گونه‌ای دیگر قابلیت اطلاق دارد.

به گفته «علیرضا جوراچیان»، جانور شناس و رییس پیشین پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی که ۲۵ سال به‌طور مدا م با یوزهای باقی‌مانده ایرانی سر کرده، «یوز وقتی بیا حادثه‌ای غیرطبیعی مواجه می‌شود، چنان می‌ترسد که بدنش پف می‌کند و ضربان قلبش بالا می‌رود و شدیداً دچار استرس می‌شود. برخلاف اغلب گونه‌ها وقتی بچه‌هایش در خطر است، هرگز ریسک نمی‌کند و از مهلکه فرار می‌کند. هر جانوری در برخورد با مهاجم در زمان بچه‌داری پرخاشگر است و حمله می‌کند اما یوز به‌طور غریزی گم می‌شود.» این در حالی است که پلنگ، نه می‌ترسد و نه فرار می‌کند. پلنگ «یوز پف» نیست.

«پفیوز» به باور عامیانه که نه، بر اساس تحقیقات و نشانه‌ها، یک فحش رکیک محسوب نمی‌شود و در فرهنگ لغات فارسی به «سست و ضعیف یا پیه و پخمه» معنی شده است. «فرزان سجودی» زبان‌شناس، نشانه‌شناس و استاد دانشگاه هنر تهران اما معتقد است؛ امروز «یوزپلنگ» یک ناسزای بسیار شایع است که ریشه معنایی آن را باید در زبان آذری یافت. به باور او «پیشینه کتابی این ناسزا-به زمانی برمی‌گردد که کسانی در مجالس بزم که نوشیدنی هم سرو می‌شده، مزه نوشیدنی دیگران را می‌خورده‌اند و خود شراب نمی‌نوشیدند!»

«میرجلال‌الدین کزازی» استاد‌دانشگاه و پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی اما معتقد است «پفیوز» به معنی «بزدل» نیست. هنگامی که گفته می‌شود فالقی «پفیوز» است یعنی به خود می‌نازد، بی‌آنکه شایسته باشد.

با این حال ریشه بسیاری از ترکیب‌های زبانی در تاریخ و در ذات طبیعت است. به قول کسزازی «هر زبان پارسی واژگان دو گونه‌اند، اهریمنی و اهورایی. خاستگاه و باورشناسی بسیاری واژگان از میان رفته اما همچنان کارکرد زشت یا زیبایی آنها را پاسداشته‌اند. درباره «پفیوز» راست این است که این واژه، سال‌ها در فارسی مردمی به کار برده می‌شود. آنچه من می‌توانم پاسخ پرسش شما را بدهم این است که این واژه به گان از «دبیزه» ستانده شده است. این سخنی است در «خارداشت» و «کوهوش» کسی که بروخوش می‌نازد و دیگران را «خور» می‌دارد.»

سجودی اما نظر دیگری دارد و معتقد است که نمی‌توان به سادگی ریشه‌ها و نشانه‌ها را به هم پیوند داد. او نظر کزازی را رد می‌کند: «هر واژه با نشانه در طول زمان تغییراتی می‌کند و گاهی در طول تاریخ، زمینه معنایی‌اش فراموش می‌شود. منشأ ناسزای «پفیوز» در زبان آذری است. این ناسزا به نظر می‌رسد ابتدا به عنوان متلک بوده



دکه

«تجربه» بهمن با «افخمی»

عنوان: تجربه
سردبیر: محمد قوجانی
زمان انتشار: بهمن ۹۱
حوزه انتشار: هنر و ادبیات
قیمت: ۶۰۰۰ تومان
تعداد صفحات: ۲۰۰ صفحه
مطالب مهم این شمار:
اعترافات یک رمان‌نویس جوان/ نوشته اومبرتو اکو/ صفحه ۱۰۲
ایرلند و ایرلندی بیزار/م از نامه از جیمز جویس/ صفحه ۶۹
معترض خاموش/ گفت‌وگو با محمود استادمحمد/ صفحه ۸۹
مردی دور از وطن به جست‌وجوی آشتی/ گفت‌وگو با آربی آوانسیان/ صفحه ۹۵
بلدم شلوعوش/کنم/ روایت رضا کاینیان از عکاسی در روزمرگی/ صفحه ۱۰۸
خواب در پیداری/ ۲۵/ نما از فیلم «تلقین» نولان/ صفحه ۱۵۷
اینجا پاریس است/ سفرنامه حافظ خیوایی از فرانسه/ صفحه ۱۸۲
مطلب پیشنهادی شرق:
سینمای ایران مرده/ گفت‌وگو با بهروز افخمی/ صفحه ۱۱۷

رویداد

برگزاری همایش «دکتر شریعتی و دانش تاریخ»

● ایلسا: با حضور جمعی از استادان و پژوهشگران حوزه‌های گوناگون علوم انسانی روز دوم و سوم اسفندماه ۱۳۹۱، از ساعت ۸۳۰ تا ۱۷ در پژوهشکده تاریخ اسلام، همایش دکتر علی شریعتی و دانش تاریخ-برگزار می‌شود. در این همایش سیمین فیضی، فاطمه صادقی، فرید حاتمى، عباس منوچهری، محمد حاجی‌تقی، فریدالهیپاری، منصور هاشمی، احسان تاجیک، کمال رضوی، محمدامیر احمدزاده، ثمره صفی‌خانی، رحیم خستو، مصطفی مهرآیین، مقصود فرارستخواه و سیده‌ناشم آقاجری درباره شریعتی و گفتمان‌های مرتبط با تفکرات این اندیشمند معاصر سخنرانی می‌کنند. پژوهشکده تاریخ اسلام در نشانی تهران - خیابان ونک- خیابان شهید عباس‌پور (توابر) - خیابان رستگاران - کوچه شهروز شرقی- شماره ۹ واقع شده است.

ادامه از صفحه ۱۴

نظر به انقلاب: لوگوستریسم و اتوپیا

الفزون بر این، خشونت انقلابی و اصولا خشونت لزوما بر مفهوم قدرت (بنا بر نظر فوکو) انطباق ندارد؛ خشونت، اراده گرایانه لوگوستریستی است که شکل بروز آن در نظام کنش، شکل فالوگوستریستی و در نظام ذهنی، متافیزیک حضور است. چنان که دریدا در کتاب «حقیقت نقاشی» خود می‌گوید: «اما در نقاشی شاهد جذب فضا درون صفا هستیم، زیرا لوگوستریسم در نقاشی همان زبان ساختار یافته است.»^۴ ما به‌ارای این امر را می‌توان در نظریه انقلاب، جذب فضای فیزیکی کنش در فضای متافیزیکی گفتمان دلست؛ فضایی که خود را در بیان حضور نشان می‌دهد. به دیگر سخن در نهایت اهمیتی ندارد که «چه چیز رخ داده است» بلکه مهم آن است که «چه چیز شده است». از همین جا به نظریه اتوپیایی و دیستوپایی می‌رسیم که می‌توان آنها را هم «جای خوب» و «جای بد» ترجمه کرد و هم نامکان و مکان؛ به عبارت دیگر این را می‌توان از یک سو جای شهر/موقعیت/شرایط ناموجود و بنابراین مطلوب و خواستنی دید و در سوی دیگر جای شهر/موقعیت/شرایط موجود و بنابراین نامطلوب و ناخواستنی. با توجه به نظریه فوکویی وجود مقاومت به صرف وجود قدرت، وجود نافرمانی به صرف وجود فرمان، وجود نارضایتی مخالفت‌سوار (oppositional) به صرف وجود رضایت حاکم (positionelle) قابل درک است. در این حال، اتوپیا بدل موتور می‌شود که حامل امید است و محتوای آن مقاومت است در حالی که دیستوپیا، حامل کشتی‌ها و ذهنیت‌هایی است که ذاتاً محکوم به شکست هستند زیرا ذاتاً نسبت به امر تغییر، توهم دارند.

اسما با دو پرسش نهایی، سخن خود را به پایان بریم: آیا ما امروز و اکنون به اتوپیا نیاز داریم و آیا انقلاب‌ها هنوز ممکن هستند؟ هر دو پرسش به گمان ما پاسخی مثبت دارند: ما به اتوپیا نیاز داریم زیرا تداوم حیات صرفاً در چارچوب رابطهای دوگانه‌گرا (dichotomique) یا تقابلی با محیط صورت می‌گیرد. از یکسو این رابطه، ویرانگر (subversive) است زیرا در آن خودپره-تنها با نابودی ذهنی یا فیزیکی («دیگری»، با نادیده گرفتن و نفی و طرد (exclusion) او می‌تواند به «خود» تبدیل شود. اما از سوی دیگر، حیات صرفاً در رابطهای از دیاستوتی، مکمل با محیط ممکن است؛ رابطهای که زاینده است (لیبیدو) و خود خدای ما با بازآیسی («دیگری»، می‌تواند به بازآیسی «خود» امکان دهد. از این‌رو در چرخه حیات بیولوژیک- فرهنگی ما با چرخه اروس- تاناتوس (Eros/Tanatos) روبه‌رویم؛ ساقفه زندگی و ساقفه مرگ، چرخه زندگی (لدت، کاشت، زایش) و مردانگی (در، تخریب، مرگ). اتوپیا از این‌رو موتور حیات است که نیاز به امید را از خلال لیبیدو در تعریف زیل دولوز در مفهوم «میل» مطرح می‌کند. اما چرا انقلاب‌ها ممکن هستند؟ دقیقاً به همان دلیل که انقلاب‌ها فراتر از مفهوم اجتماعی، روانی، سیاسی، تصادفی و فرهنگی خود، درون یک سازوکار از قدرت و اعمال قدرت، پدید می‌آیند که خارج از اراده انسان‌ها است و از تاثیرات تجربیاری می‌پایان از «کنش» بر «کنش» بر اساس نظر به فوکویی، اتفاق می‌افتد. کلام آخر به عنوان نتیجه‌گیری اینکه برای درک پدیده انقلاب به‌منه‌ای فرآیندی اجتماعی نیاز به رویکردی کل‌گرا (holistique) وجود دارد که فراتر از رویکرد اجتماعی در معنای جامعه‌شناختی این واژه، رویکردی سیاسی و اقتصادی و روانی قرار دارد. در اینجا نیاز به پیوند زدن میان بیولوژی، جامعه‌شناسی و روانکوی وجود دارد البته نه در مفهوم سوسیوپولوژیک، بلکه در مفهوم زیست قدرت (bio pouvoir) فوکویی یا در معنای عادت‌واره (habitus) دورکیمی و شکل تنوریزه شدن این مفهوم در نزد بودیو.^۵

متن سخنرانی ناصر فکوهی در جلسه مشترک «انسان‌شناسی و فرهنگ» و «انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران» روز یکشنبه ۹ بهمن ۱۳۹۱

منابع:

1-Colas, D., 1992. La Pensée politique, Paris; Larousse, p. 752. 2- Hériet, F., 2007. Interview, Le Monde, 2, 3 Fév. 3- Derrida, J., 1967. De la Grama-tology, Paris: Minuit.4- Derrida, J., 1978, La Verité de la Peinture, Paris: Flammarion. 5- Bourdieu, P., 1979 La Distinction, Paris: Minuit